

اخلاق باور کلیفورد و دلیل‌گرایی افراطی حداکثری

قاسم پورحسن*

افسانه پندجو**

چکیده

رویکرد معرفت‌شناسی وظیفه‌گروانه واکنشی در برابر رویکرد مبنای‌گرایی بود که از قول به وجود باورهای پایه یا خودموجه دفاع می‌کرد. دکارت با شک‌ورزی در هر نوع معرفتی بنیان‌های نخستین چنین رویکردی را فراهم ساخت. جان لاک و دلبیو.کی. کلیفورد با دو منظر متفاوت آنرا بسط دادند. لاک در دو اثر معقولیت مسیحیت و فاهمه بشری و کلیفورد در اخلاق باور کوشیدند تا ضمن نقد و طعن بر مبنای‌گرایی و تأکید بر وجود دلیل برای هر باوری، رویکرد دلیل‌گرایی حداکثری را شکل دهند. این دیدگاه بنیان جدیدی را برای پذیرش باور، طرح کرد که هم بر دلیل‌ورزی تأکید داشت و هم بر وجه اخلاقی قبول باور پای می‌فشرد. کلیفورد در رساله اخلاق باور با بیان دو داستان خاص ضمن نقد و جرح معرفت‌شناسی رایج، می‌کوشد تا عیان سازد نتایج اخلاقی باور معرفتی از اهمیت بیشتری نسبت به توجیه صرف برخوردار است. عمده‌ترین نقطه اتکای وی در این مسیر پیوند میان اخلاق و معرفت‌شناسی است. او در رساله‌اش متعرض درستی و نادرستی باور دینی مسلمانان شده و پس از لاک به‌طور خاص به نظریه مرجعیت پرداخت. روش کلیفورد در تأکید بر صرف دلیل آن‌هم حداکثری افراطی و رد وضعیت خاص ایمان با چالش‌های بسیاری روبه‌رو خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: کلیفورد، اخلاق باور، دلیل‌گرایی، حداکثری افراطی، حقوق معرفتی، معرفت‌شناسی، مسئولیت، وظیفه‌گرایی.

* دانشیار و عضو هیئت علمی فلسفه، دانشگاه علامه طباطبایی (نویسندهٔ مسؤل)

ghasemepurhasan@gmail.com

** کارشناس ارشد فلسفه و کلام، دانشگاه علامه طباطبایی، afsaneh.pandjoo@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۲/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۴/۵

۱. مقدمه

رساله اخلاق باور در نیمه دوم قرن نوزدهم توسط ریاضیدانی انگلیسی بنام ویلیام کلیفورد (۱۸۷۹-۱۸۴۵ م.) نوشته شد. این رساله که مشتمل بر دو داستان اصلی است می‌کوشد تا ضرورت دلیل‌گرایی و نیز دلیل‌پذیری باورها را اثبات نماید. اخلاق باورپس از کتاب معقولیت مسیحیت لاک، دومین اثر در دفاع از رویکرد دلیل‌گرایی حداکثری محسوب می‌شد و به سبب نقدهایی که ویلیام جیمز بر این اثر نگاشت خیلی زود مورد توجه قرار گرفت. جیمز در ردیه خود که نشان از مطالعه دقیق اخلاق باور توسط او دارد به سرشت باور و بنیان‌های آن می‌پردازد. ردیه او ابتدا در مجموعه سخنرانی‌هایی در باره باور دینی و نقد و بررسی اخلاق باور ارایه شد و سپس در قالب کتابی با عنوان "اراده معطوف به باور" نشر یافت.

کلیفورد در سال ۱۸۷۷ اخلاق باور (The Ethic of Belief) را به نگارش در آورده و در همان سال نشر یافت. چاپ مجدد آن در سال ۱۸۹۷ صورت گرفت. تنها رساله وی در حوزه معرفت دینی یا باور و حتی فلسفه همین رساله کوچک و کم حجم است. دیگر آثار او در حوزه ریاضیات، علم و فیزیک می‌باشد. رساله اخلاق باور با داستان ناخدا و کشتی و مسافران جویای کار آغاز می‌شود و در همان ابتدا همه مفاهیم اخلاقی در باره باور را گوشزد می‌سازد:

جستجوگری، مسئولیت، صداقت، گناهکار، وجدان، تکلیف و وظیفه، حقیقت‌طلبی، پاسداری از باور، عوام‌زدایی، اخلاقی بودن معرفت، خطای معرفتی.

در نتیجه‌گیری دو داستانی که نقل کرده و وظایف معرفتی را در تحلیل آن گوشزد کرده، چنین می‌آورد که همیشه و برای همه کس باور ورزیدن بر اساس دلایل ناکافی، خطا است. (clifford, ۱۸۹۷, p۳۶)

او بر این اعتقاد است که اکثر انسان‌ها نسبت به تأمل ورزیدن و جستجو کردن در باب باور بی‌اعتنا و بی‌تفات هستند. انسانها به احتمال در باور بسنده کرده و از تکلیف حقیقت‌جویی باز می‌مانند. کلیفورد پس از تأکید بر این مسئله مثال باور دینی پیروان محمد (ص) [مسلمانان] را بیان می‌کند. او تصریح دارد که مسلمانان به ما می‌گویند که شخصیت پیامبر بگونه‌ای جذاب و اعجاز‌آمیز است که حتی برای کسانی که باوری به رسالت او ندارند، پذیرش و خضوع را به‌مراه خواهد داشت. کلیفورد می‌گوید این را می‌پذیریم که تعالیم محمد (ص) نه تنها در بردارنده وجوه قابل‌تحسینی از آموزه‌های اخلاقی است بلکه

اجتماع و تمدنی را خلق کرد و بخش زیادی از انسانها را از بدویت به جانب تمدن سوق داد و تأثیری ژرف و بسیار بر غرب پیشرفته! بر جای نهاد. دستاوردهای شکوهمند تمدن اسلام در پرتو تعالیم او هنوز پا بر جای است. اما آیا حق داریم در باره سخنان چنین انسان بزرگ و نیک تردید کرده و پرسش کنیم؟ آیا در باور داشتن به تعالیم او و رسالتش و نیز در و حیانی بودن شریعت او دلایل کافی وجود دارد؟

کلیفورد شاید نخستین متفکری باشد که نظریه مرجعیت را در کنکاش های نظری باور و بطور خاص باور دینی مسلمانان طرح کرده و بر آن تأکید می ورزد. او تصریح دارد که اساس باور مسلمانان بر نظریه مرجعیت استوار است و دلیلی عقلی بر درستی آن اقامه نکردند. بررسی و نقد این مسئله نوشتار مستقلی را می طلبد اما در ضمن مقاله به بررسی و بیان ضعف آن که ناشی از ناآگاهی از باور دینی است می پردازیم.

۲. اخلاق باور

«همواره، همه جا و برای همه کس، باور به چیزی براساس دلیل ناکافی خطاست». (p۳۶، clifford, 1897).

گزاره فوق اساسی ترین بنیاد تفکر کلیفورد (۱۸۷۹-۱۸۴۵) در رساله اخلاق باور را شکل داده و بسان شالوده فکری رویکرد دلیل گرایی عمل کرده است.

او با وسواس خاصی در پی کشف باور است. چرا که به عقیده وی ما تنها زمانی می توانیم از باورهای ناگهانی و آری گویی به هر باوری در امان بمانیم که اخلاق را بر حریم باورها حاکم کنیم. کلیفورد با در دستور کار قرار دادن یک اراده گرایی دستوری کلی و مستقیم به رمز گشایی زوایای پنهان موضوعی می پردازد که می خواهد آن را به عنوان باور بپذیرد و از رهیافت این ادراک عقل گرا و به مدد تمثیل ها و ایماژها و تصاویر محتوایی به مکاشفه حقیقت دست یابد.

در بررسی و نقد دیدگاه کلیفورد ما هرگز با تعدد کانون روایتی از سوی او مواجه نیستیم چرا که او با صراحت و تأکید در پیرنگ اندیشه فلسفی خویش همواره، همه جا و برای همه کس تخلف از بایسته های معرفتی را یک تخلف اخلاقی به شمار می آورد.

این دیدگاه با دیدگاه ابداعی جان لاک (۱۷۰۴-۱۶۳۲) و بسط آن از جانب کلیفورد و تحت عنوان دلیل گرایی (evidentialism) به عنوان یکی از مهمترین رهیافت های حوزه معرفت شناسی در آغاز دوران مدرنیته معرفی گردید.

شاید بتوان گفت اصلی‌ترین خصلت عقل‌گرایی افراطی (strong rationalism) را تاکید بر وجود دلیل یا استدلال کافی (sufficient evidence or argument) برای پذیرش یک باور برشمرد. این مبنای معرفتی نه تنها مورد مناقشه قرار گرفته بلکه برخی آنرا به سبب نگاه افراطی به عقل غیر قابل دستیابی تلقی کردند. نقدهای مبسوط پلتنینگا در دو مقاله باور پایه و باور به خدا بخشی از این مواجهه محسوب می‌شود.

۱.۲ بنیاد گزاره‌های معرفتی

برای فهم و تبیین نظریه دلیل‌گرایی کلیفورد که مبتنی بر اخلاق بوده و پذیرش باورها تنها منوط بر وجود دلیل کافی است باید به دو داستان خاص او توجه کرد که هر کدام شرح حالی از وضعیت معرفتی انسانها در دوره و عصر و سرزمین اوست. داستان کشتی از شهرت کافی برخوردار است لذا ترجیح می‌دهیم داستان جزیره را مرور کنیم.

«روزگاری در جزیره ای دورافتاده افرادی زندگی می‌کردند که گفته می‌شد بیگانه از رهیافت گناه نخستین (original sin) و کیفر ابدی (eternal punishment) به آموزش کودکان با روش‌های ظالمانه ای چون پنهان کردن آنان از سرپرست‌های واقعی و دزدیدن آنان می‌پردازند.

در این میان گروهی داعیه نجات کودکان را به عنوان یک دغدغه اجتماعی در سر پروراندند و اتهامات سنگینی را علیه سردمداران جزیره منتشر نمودند.

در بحبوحه این نزاع و تخاصم، کمیته ای برای تفحص حقیقت ماجرا تشکیل شد تا رای صواب را از میان این بلوای اجتماعی برگزیند و به این نزاع پایان دهد. رای کمیته این بود: «افراد جزیره بی گناه هستند». این رای نشان می‌داد که اعضای گروه نجات بر اساس شواهدی ناکافی و تلقی رهنیافته شده از استدلال درست، به متهم ساختن مردم جزیره پرداخته اند.

هر چند نیت و آرمان خواهی آنان در نجات کودکان بی گناه قابل ستایش خواهد بود؛ اما اعضای این گروه، شواهد خویش را نه بر اساس آموزه‌های عقلانی بلکه در دامان عناصر افسون ساز پروراندند و فقط به تمنیات وجود خویش پاسخ گفتند

کلیفورد در این مثال، می‌کوشد تا بنیادهای رویکرد وظیفه‌گروانه در پذیرش باورها را نشان دهد. او بی‌محابا به سرزنش گروه نجات می‌پردازد. گروهی که با انگیزش خیر و درونی و به تمنای گشودن در گشایشی در زندگی کودکان نگون بخت جزیره خود را تسلیم شواهد سبکسرا نه کردند و راه پذیرش باور را از تفرجگاهی که خود آن را ساخته و آراسته بودند، گذر دادند.

«باور و اعتقاد اصیل آنان به جای واجد صداقت بودن و جستجوگری، پاسخی به ندای هیجان و شور و پیش داوری بود». (Ibid, p.166)

حال کلیفورد بعد دیگری از این منظومه ی چند وجهی را نمایان و صدور رای کمیته را این چنین دگرگون می‌کند: «افراد جزیره گناهکار هستند».

در این شرایط کلیفورد چه می‌گوید؟ او هم چنان نسخه شفابخش باور پذیری خویش را پیش تاز می‌کند و باز هم گروه حقیقت یاب را به اتهام «تصمیم بر اساس شواهد ناکافی» متهم می‌نماید. از نظر وی فقط اگر بخواهیم خوشبینانه و مبتنی بر رهیافت عوام به این مساله نگاه کنیم؛ می‌توانیم بگوییم شانس، این بار با گروه حقیقت یاب همراه بوده است ولی آنها هرگز انسان های شریفی نخواهند بود.

«حال اگر هر یک از آنان بیاید و خود را در دادگاه وجدانش محاکمه کند، به نیکی خواهد دریافت که درگاه و بیگاه فقدان شواهد کافی، باوری را کسب کرده و بدون تردید مرتکب خطای بزرگی شده است». (ibid,p.167)

به خوبی مشهود است که داوری کلیفورد یک ارزیابی اخلاقی است و نه معرفتی و لذا خطای معرفتی ما همواره یک خطای اخلاقی نیز خواهد بود. تاکید او در این رساله بر عباراتی همچون «sinful» (ibid,p.172) و «bounden duty» (ibid,p.171) و یا «moral word» (ibid,p.193) آشکار می‌سازد که ملاک وی در پذیرش باور تا چه اندازه مبتنی بر مسئولیت انسانی، بنیادهای اخلاقی و نیز افراطی است.

نقطه عزیمت دیدگاه کلیفورد از پلی است که او میان گزاره ها و راستی می‌کشد. او تنها پذیرش باورهای پایه و یا مبتنی بر دلایل کافی را شرط عمل به تعهدات و حقوق معرفتی هر انسانی می‌شمارد.

«افرادی شایستگی یک برخورد نیکو را دارند که با تمام حمیت خویش از اصالت باور خود پاسداری نمایند تا مبادا بر دلیل نادرست و بی حجت ابتننا یافته باشد و طرحی را به خود بپذیرد که هرگز پیراسته نگردد» (Clifford,1897,p183)

۲.۲ وظیفه معرفتی انسان

موضوع مهم دیگری که در بررسی دیدگاه کلیفورد باید به آن توجه نمود این است که رسالت جستجوگری و طغیان در برابر باورهای بی پایه و بی شاهد عقلانی، رسالت همه آحاد بشر است. همین دیدگاه را پیشتر جان لاک نیز در کتابش جستاری در فاهمه بشری طرح کرده بود. (Locke, 1975, chapt. 16-18). و اختصاص انتخاب اصلح را به طبقه و یا جامعه ای خاص به شدت تخطئه می کند. در نظام اندیشگی کلیفورد انسان طاغی در برابر باورهای نادرست، انسان همه عصرها و زمان هاست. این انسان گاهی گمنام و گاهی چون سرداری شناخته شده، عرصه های جستجوگری را در می نوردد و هیچ عذری نمی تواند وظیفه طلب فهم و کنکاش را از دوش این انسان بردارد.

این مهم تقابل و تنافر آشکاری با موضعی دارد که آن را «زودباوری عامیانه» می نامیم و وجود آن را در عوام جامعه انسانی امری مذموم نمی شماریم.

«کنکاش و جستجو در پذیرش باور درست، وظیفه ای عمومی است و عوام بودن و گمنامی فرد نمی تواند بار سنگین انتخاب باور نستوه را از دوش او بردارد» (Clifford, 1901, p.171)

برای فهم صحیح آراء کلیفورد، باید به پیشینه دلیل‌گرایی معرفتی توجه کرد. در فاصله قرن پانزدهم تا هفدهم، یعنی پس از عصر رنسانس، می توان با کسانی همچون دکارت (۱۶۵۰-۱۵۹۶)، جان لاک (۱۷۰۴-۱۶۳۲) و لایب نیتس (۱۷۱۶-۱۶۴۶) روبه رو شد. هر چند در این میان از تلاش افرادی نظیر سوزا (sosa) و یا چیزم (Chisholm) نیز می توان نام برد که با تاکید بر وجود تاملات عقلانی در پذیرش باور و یا نگاهی تحول‌گرایانه، اخلاق را تابلوی معرفت‌شناسی معرفی کردند. (pojman, 1999, p.240-236)

شاید حق مطلب ادا شده باشد اگر بگوییم؛ آنچه دکارت تحت عنوان انجام وظایف معرفتی از آن نام برده است (chignnell, 2005, p.3-8) به نوعی تأثیر خویش را بر آراء کلیفورد گذارد و او را به نحوی به عنوان یکی از میراث داران دکارت معرفی نمود. اما در این میان تلاش های علمی دقیق و دامنه دار جان لاک نقش برجسته تری را ترسیم نمود. مجموعه نوشتارهای وی در کتاب «جستاری در باب فهم بشر» (An essay concerning Human understanding) پیگیری این اصل مهم است که ما موظف به پاسداشت حقوق معرفتی خود بوده و در غیر این صورت لایق طرد شدن (Disapprobation) و نکوهش (Blame) خواهیم بود. (لاک، ۱۳۸۱: ۴۴۰-۴۳۹)

او با دسته بندی قضایا به سه دسته متعالی عقل، مخالف عقل و موافق با آن، طرح جامعی را از پذیرش باورهای گوناگون در می اندازد.

۳.۲ «وظیفه جستجو» و نتایج اجتماعی

کلیفورد تنها در پی توجیه باوره در سطح فردی نیست. او از اینرو بر جستجوگری تاکید می ورزد که نتایج آنرا عمدتاً در ساحات اجتماعی می بیند. باور ورزی بدون ابتناء بر برهان، بتدریج حیات اجتماعی را مختل سلخته و جامعه را به ورطه چهل خواهد افکند. در صورتی که افرا انسانی عادت کنند که بدون جستجو به آسان باوری روی آورند جامعه نیز به کنار زدن وظیفه معرفتی و خوی گرفتن به عدم التفات به دلیل روی آورده و اعمال خود را بر بنیاد نادرست مبتنی خواهد ساخت.

از نظر کلیفورد همه انسان ها در مرحله جستجوگری باید به سان جویندگان حقیقت، تفکر خویش را از باورهای خطا پیراسته کنند و با تعمق افزون تر در زنجیره های وقایع، فقط آنچه را عقل به آن حکم می کند؛ بپذیرند.

وی می کوشد تا قاعده ای عام در "وظیفه کنکاش" ارائه دهد و آن اینک: «اگر من باوری نداشته باشم؛ بهتر از این است که در انبوهی از باورهای غلط سردرگم باشم».

کلیفورد جستجو را شرط پاسداشت منزلت انسانی می شمارد و به همین جهت است که ما در رساله اخلاق باور تاکیدات و تصریحات خاص او را در باب باور صحیح می بینیم. وی عدم توجه به جستجوی دلیل و روی آوردن به آسان باوری را خطر تلقی می کند:

خطری که جامعه را در بر گرفته است تنها این نیست که افراد این جامعه به امور نادرستی اعتقاد پیدا کرده اند، بلکه این است که افراد آن جامعه عادت می کنند زود باور باشند و وظیفه جستجو را فراموش کنند. در این صورت آنان به قعر توحش بازگشت داده شده اند (Clifford, 1901, p.174)

کلیفورد در ارائه نمونه دیگری از معیار جستجوگری به نقش مهم باورها در اصلاح اجتماعی می پردازد. او با ترسیم شبکه باور بر این اعتقاد است که کوچکترین و بی اهمیت ترین باور ما می تواند اثری به بزرگی یک تحول برای اجتماعمان داشته باشد. او ما را به این مهم متوجه می سازد که همه ما در سرزمین باورهایمان زندگی می کنیم و با اضافه شدن باورهای جدیدی به این سرزمین همه ساکنان قبلی خانه و کاشانه خویش را با طرح

دیگری می‌آیند و این میهمان تازه وارد همه سرزمین را دگرگون می‌سازد. لذا هرگز نباید از تاثیر باور جدید غافل بود. باوری که مهندسی سرزمین باورها را دگرگون ساخته و تلون و تنوع جدیدی به آن بخشیده است و بدین سان بسیاری از مقدرات حیات اجتماعی را نیز با تغییر مواجه خواهد ساخت.

هر باوری، هر چه قدر کوچک، هیچگاه نمی‌تواند بی‌اهمیت باشد. چرا که این باور استعداد و آمادگی ما را برای پذیرش باورهای مشابه خویش بیشتر کرده و با چنین کاری باورهای دیگر ما را به ضعف می‌کشاند (Ibid, P.169-170)

وی اعتقاد دارد که عدم پاسداشت جستجوگری انسان را به موجودی زودباور تبدیل می‌کند که به تعبیر کلیفورد به هر باوری - حتی اگر پیشیزی هم نیارزد - راضی خواهد شد. این امر سبب می‌شود که از یاد بردن مسوولیت و امتیاز بزرگ پذیرش باورهای درست، جامعه را در سرسپردگی و انفعال غرق خواهد ساخت و یا در تارک مستبدانه فرمول‌های قرار دادی، عده‌ای را به سلطه‌ی عده‌ای دیگر در خواهد آورد.

۳. نقد نظریه مرجعیت

باور توأم با دلیل از آن حیث که ارزش هدایت‌گری دارد باید مورد توجه واقع شود. کوشش آدمی برای فهم حقیقت و - البته بخشی از حقیقت که در توان ماست، - یکی از مهمترین حقوق معرفتی است. کلیفورد با نقد نظریه مرجعیت تاکید دارد که عده‌ای با سوء استفاده از زودباوری دیگران خود را آگاه به همه چیز نشان داده و با رسوخ باورهای غلط، شبکه باور را آکنده از خرافه‌ها و انحرافات می‌کنند. دانش همواره مخالف زودباوری و هیجان در پذیرش باور است. دانش قدرت شکیبایی برای کسب حقیقت را به انسان اعطا می‌نماید و لذا جوینده دانش همواره از این فرصت برخوردار است تا با هوشمندی و رصد همه شرایط موجود، به انتخاب بهترین‌ها دست بزند. فرد بنیان مرجعیت نیست بلکه این معرفت صحیح است که می‌تواند شالوده مرجعیت را فراهم سازد و هدایت‌گری بدون آن عقیم و راهنمایی به سوی ضلالت خواهد بود. از سوی دیگر باورهای درست در دامان علم به بار می‌نشینند و آنکه از علم بی‌بهره است، هرگز راهی به سوی انتخاب باورهای شایسته نخواهد یافت.

۱.۳ گستره و قلمرو کنکاش

" همه آنچه وجود دارد دنیایی بی کرانه برای جستجوی من است ". مرزهای بررسی از دیدگاه کلیفورد در این جمله به خوبی مشهود می باشد. بدین معنا که من به دلیل اخلاقی موظف هستم که برای سنجش باورها و انتخاب بهترین ها آن قدر جستجو کنم تا سرانجام تحقیق و تفحص و کوشش علمی ام مرا به باوری مطمئن، برساند. حدود بررسی در وهله اول بیان کننده حریم های جستجوگری است و در گام دوم عمق این جستجو و کنکاش را مشخص می کند.

هر چند حریمی که کلیفورد برای آغاز و انجام جستجوگری به عرصه ی عمل می آورد، فراخ، بی انتها و طاقت فرساست؛ اما از نظر وی در نهایت این انسان است که شادمان از این طی طریق، به آنچه دارد و به باورهای درستی که اکتساب کرده افتخار می کند و می تواند آن را هدیه گرانشنگی برای همه آحاد بشریت قرار دهد. در معیار "حدود بررسی" کلیفورد می کوشد تا با نوعی ترغیب روانشناسی گونه به تهیج انسان ها پردازد و با نغز پردازی های گوناگون، دنیایی را به تصویر بکشد که در پی این همه کوشش، رخ نموده است.

احساس (قدرت انتخاب) اگر بر باوری صادق اتکا یافته و با تحقیقی از سر انصاف فراهم گردیده باشد، ما می توانیم احساس کنیم باورهای مشترکی داریم که برای دیگران نیز ارزشمند است و می توانیم شادمان باشیم نه به خاطر این که رازهایی را آموخته ایم و ایمن و قوی شده ایم. بلکه به این دلیل که به مرزهای جهان دست یافته ایم، قوت گرفته ایم؛ اما نه فقط برای خودمان بلکه به نام همه بشریت و داشته های آن ها (Ibid, 172)

۲.۳ جغرافیا و مرزهای شبکه باور

جستجوگری منحصر به موقعیت جغرافیایی خاصی نیست و برای حفظ مرزهای شبکه باور از باورهای خطا، باید همه مرزهای جهان را در نوردید. عدم محدودیت مکانی در معیار «حدود بررسی» یکی از مهمترین نکاتی است که اغلب در محتواشناسی مقاله کلیفورد مورد غفلت واقع می شود. نگره های فلسفی کلیفورد در خصوص مساله باور، اغلب محدودیت بردار نیستند و عرصه ای را برای درک مقتدرانه باور فراهم می آورند.

که از نظر کلیفورد همه زمان ها آمیخته با حقیقت و دروغ هستند و این ماییم که باید باور درست را از زمانه ی خویش بیرون بکشیم. (see: Long,2008).

معنای دوم این قرینه آن است که اگر ما باور درستی را در عصر خویش پیدا کنیم؛ تاثیر آن در زمان ها و عرصه های آینده نیز مشهود خواهد بود. چنانچه ما نیز از زمان های پیش از خود باورهای درست و غلط بسیاری به یادگار داریم. لذا مفهوم زمان در "حدود بررسی" کلیفورد دارای دو معنای کمی و کیفی است و به خوبی مشهود است که وی بر معنای دوم مفهوم زمان مند نبودن کشف حقیقت، که همان معنای کیفی است؛ تاکید بیشتری داشته است.

کلمات ما، تعلق های ما و شیوه تفکر ما، سرمایه مشترکی است که از زمانی به زمان دیگر منتقل شده و تکمیل می شود، دارایی است که هر نسلی به شکل امانت گرانبهایی آن را در اختیار می گیرد و به صورتی پیرایش شده و توسعه داده شده به زمانه بعد از خود می بخشد (cilifford,1901,p.169)

۴. پاسداشت حقوق معرفتی انسان

اراده گرایی افراطی کلیفورد، انسانی را به تصویری کشد که با اراده خویش باورهایش را انتخاب می کند؛ حتی اگر این باورها کاملا غیر ارادی به ساحت ذهن او وارد شده باشند، باز این اوست که نسبت به پذیرش و طرد آن تصمیم می گیرد. لذا در یک مفهوم کلی می توان گفت تاکید معیارهای کلیفورد فقط در دو حوزه معرفتی و عقلانی قابل پیگیری و سنجش می باشد. اما اینگونه اندیشیدن در حوزه معرفت شناسی و به تبع آن بسیاری از حوزه های حیات اجتماعی چه رهاوردهایی خواهد داشت؟

معیارهای کلیفورد در پذیرش باور، معیارهایی است که انسانی مصمم، شکبیا و غیور را مخاطب خویش قرار داده است. صورت بندی کلی دیدگاه کلیفورد و تاکید وی بر رعایت حقوق معرفتی انسان، سبب می شود تا همواره به دنبال بهترین ها بودن و راضی نشدن به دروغ و خوش باوری مضاعف، به عنوان سنگ بنای هویت معرفتی انسان مطمح نظر قرار گیرد.

از سوی دیگر الزام معرفتی ما همواره حکم می کند که باورهائیمان را بر ادله کافی استوار سازیم و این مهم با رسالت فلسفی کلیفورد، هم خوانی زاید الوصفی دارد. اما این دیدگاه با چند چالش عمده در حوزه های نظری و عملی مواجه است:

۱.۴ غفلت از پیش‌داشت

انسانی که کلیفورد او را به پذیرش باورهای درست دعوت می‌نماید، انسان خالی‌الذهنی است که دغدغه، آرمان، آرزو، هدف و حتی جهان بینی ندارد. گویی نظام اعتقادی این انسان به نحوی سامان یافته است که او را در یک موضوع خالص و فارغ از هرگونه پیش‌فرضی به فهم و آگاهی دعوت می‌کند و از وی می‌خواهد نظام باورهای خویش را با عقل متحول کند. اما در حوزه عمل به خوبی پیداست که هرگز نمی‌توان در شرایط عادی، مبدا فارغ‌البالی را مشخص کرد و به عنوان مبنای معرفت خویش قرار داد.

یکی از مهمترین چالش‌هایی که دیدگاه کلیفورد با آن رو به روست، فراموش کردن جهان بینی هر فرد است. شاید اطلاق کلمه جهان بینی بتواند به خوبی این مساله را روشن سازد که هر فردی با همه احساس‌ها، انگیزه‌ها، خلق‌ها و حتی عوامل اجتماعی، فرهنگی و عقیدتی ویژه‌ای زندگی می‌کند و همه این عوامل به نحوی او را به عنوان یک موجود شکل داده‌اند. لذا وقتی برای انتخاب و نحوه‌گزینش چنین آدمی ملاک‌هایی در نظر گرفته می‌شود، قطعاً می‌بایست از نقش مجموع این عوامل در پی‌ریزی بنیان‌های معرفتی‌اش غافل نبود.

۲.۴ نابسندگی در ایمان دینی

عمده‌ترین تحلیل‌های ساختاری و محتوایی بر دیدگاه کلیفورد؛ در این حوزه قابل‌رصد است. خط‌کش معرفتی کلیفورد در حوزه ایمان دینی باز هم به دنبال اندازه‌گیری معیارهای واقعا پایه‌برای باور هستند تا باور دینی را هم بر اساس آن به دامان سنجش بیاویزند. در حوزه ایمان دینی نیز کلیفورد، دوباره با گوشزد کردن وظایف معرفتی‌مان ما را از پذیرش هر باوری بدون در نظر گرفتن معیار ساخته و پرداخته‌اش بر حذر می‌دارد. به جرات می‌توان گفت ساختار معرفتی کلیفورد در حوزه ایمان دینی با آموزه‌های پلانتینگا در این حوزه به خوبی قابل‌نقد و البته شناخت دقیق‌تر است. پلانتینگا شاهرخ خویش را در این موضوع اینگونه به روی ما می‌گشاید «توجیه و به معنای درست کلمه توجیه وظیفه‌گرایانه شرط لازم تضمین نیست. توجیه چیز خوب و ارزشمندی است. اما برای تضمین نه لازم است و نه کافی» (planting, 1993, p:45)

پلانتینگا در طرحواره ای فلسفی با بیان دو اشکال عمده در این حوزه به تبیین دیدگاهی می پردازد که می توان گفت ساختار اولیه آن آکوئیناس - کالوینی بوده است. (plantinga, 2000: pp.170-173) او با بیان نقائص مهمی همچون خود ارجاعی و وجود باورهایی در ساختارهای معرفتی که قرین با هیچ یک از الگوهای مبنایان سستی نیستند؛ توجیه باور را با رجوع به ساختار معرفتی خود فرد آغاز می کند. پلانتینگا تضمین باور را به عنوان لازمه ی معرفت معرفی می نماید و لذا توجیه آن به معنای کلیفوردی را خطای همیشگی در این عرصه قلمداد می کند. از نظر وی توجیه مساله ای مربوط به وظیفه و الزام است و شرط لازم و کافی تضمین (plantinga, 1993:pp5-29) اما معیارهای کلیفوردی و به طور کلی مبنای گرایبی سستی هرگز نتوانسته اند در منسجم ساختن این دو شاخصه مهم به توفیقی دست یابند.

همان گونه که ذکر شد پلانتینگا با مقروض ساختن خود به طرح آکوئیناس و کالوین در این باره به سراغ وجود درونی حس خداشناسی (sensusdivinitatis) می رود و برای نیل به یک معرفت دینی، با دلیل سازی بر وجود نوعی آگاهی طبیعی و همه گیر درباره خدا، معیارهای کلیفورد در این باره را با چالش جدی مواجه می سازد، و آن را - استدلال که هرگز - بلکه نوعی کلام بی دلیل و دیکتاتورمآبه می نامد. (plantinga, 2000:p.177)

برداشت هنجاری و وظیفه گرایانه پلانتینگا از توجیه باورهای دینی تلاش می کند تا ناقص بودن معیار ارزشمندی و صحت باور را نشان دهد و استدلال نماید که معیار کلیفورد جامع تمام باورهای واقعا پایه نیست. (پلانتینگا، ۱۳۸۱: ص ۱۴۲)

لذا استدلال می کند باورهای دینی به گونه ای برای فرد تضمین دارند که برای حصول معرفت کافی و وافی اند. در بحث باورهای دینی پلانتینگا همچون کلیفورد در دامچاله معیار نمی افتد بلکه از نوعی نیروی مولد باور استقبال می کند که از آن باورهایی برای ما متولد می شوند که اتفاقا شرایط تضمین نیز دارند. او همه یافته های کلیفورد را اینگونه از هم می گلسد و معرفت طبیعی به خداوند را واجد امکان می داند.

پلانتینگا با رویکردی واقع گرایانه در این عرصه، پدیدار شناسی شرایط معرفت شناسی اصلاح شده را بسیار دشوار و نیازمند پژوهش گری می داند. "پدیدار شناسی همه ی این شرایط و شرایطی از این دست نیاز به کار فراوان دارد. من فقط در این جا می توانم به وجود چنین شرایطی اشاره کنم" (پلانتینگا، ۱۳۸۱: ۶۱)

پلانتینگا با رویکردی واقع‌گرایانه در این عرصه، پدیدار‌شناسی شرایط معرفت‌شناسی اصلاح‌شده را بسیار دشوار و نیازمند پژوهش‌گری می‌داند. "پدیدار‌شناسی همه‌ی این شرایط و شرایطی از این دست نیاز به کار فراوان دارد. من فقط در این جا می‌توانم به وجود چنین شرایطی اشاره کنم" (پلانتینگا، ۱۳۸۱: ۶۱)

با عنایت به ساختار فکری پلانتینگا در حوزه باورهای دینی می‌توان گفت از نظر وی کلیفورد دستگاه معرفتی انسان را به خوبی نشانخته است. هر چند رای شاخص کلیفورد در توجیه باورهای دینی به صورت علنی متضمن هیچ استدلالی نیست و لذا این شناخت درونی را شناختی فطری نیز می‌توان نامید. چرا که پلانتینگا خالق قوه‌ای در درون انسان برای شناخت خداست که می‌تواند باورهای خداشناسی برای ما بسازد و لذا دیدگاه پلانتینگا در مقایسه با قد و قامت معرفت‌شناسی جایگاه مناسبی ندارد.

برای نقد این وجه از معیارهای کلیفورد، رجوع کوتاهی به اندیشه جیمز نیز مفید خواهد بود. از نظر جیمز، کلیفورد «گزاره‌های بکر» را فراموش کرده است. گزاره‌هایی که پویا، اجتناب‌ناپذیر (Forced) و حیاتی و خطیر (Momentous) ند. گزاره‌ای مثل وجود خداوند، از این نوع است و باور به خدا حتی در فرض نداشتن هیچ دلیل و برهانی نیز کاملاً معقول است و منافاتی با حقوق معرفتی انسان خداپرست ندارد.

از نظر جیمز بودن یا نبودن خداوند - که دلیل قطعی برای هیچکدام از دو طرف این قضیه نمی‌توان ارائه کرد - چنان اهمیتی دارد که هر کس بخواهد این حق را دارد که به سبب وجود خداوند در زندگی خویش خطر نماید. ما نمی‌توانیم با شکاک ماندن و منتظر روشنایی بیشتر بودن از موضوع طفره برویم (هیک، ۱۳۷۲، ۱۲۵)

از نظر جیمز جستجوی حقیقت حتی با خطر به خطا افتادن هم بسیار مهم و حیاتی است. علاوه بر جیمز فیلسوفانی چون آکوئیناس نیز حقیقت را بر اساس ایمان قابل حصول می‌دانند. البته نباید از ذکر این نکته مهم غافل شد که آسان‌گیری جیمز هم حقیقت‌یابی اصیل نیست و مدخل وسیعی را برای جولان بی‌محابای اوهام فراهم می‌کند. (see: James, 1993)

۵. بخش‌هایی از رساله اخلاق باور (THE ETHICS OF BELIEF)

- وظیفه برای تحقیق

صاحب کشتی‌ای را در نظر بگیرید که می‌خواهد کشتی مهاجرتی‌اش را به دریا بفرستد. او می‌داند که کشتی قدیمی است و از ابتدا نیز به خوبی ساخته نشده است؛ و همچنین به دریاها و سرزمین‌های بسیاری سفر کرده و بارها به تعمیرات نیاز پیدا کرده است. شک او را فرامی‌گیرد که مبادا کشتی آماده سفر به دریا نباشد. این تردیدها فکرش را به خود مشغول و او را ناراحت می‌کند؛ او با خودش فکر می‌کند شاید بهتر باشد کشتی را به تعمیرات اساسی بفرستد و به‌طور کامل آن را آماده کند، حتی اگر این کار برایش هزینه‌های گزافی داشته باشد. اما پیش از آنکه کشتی حرکت کند، بر این اندیشه‌های آزاردهنده فائق آمد. او با خودش گفت این کشتی سفرهای بسیاری را پشت سر گذاشته و از طوفان‌های بسیاری به سلامت عبور کرده است، پس دلیلی ندارد از این سفر هم بدون حادثه به خانه برنگردد. او بر مشیت الهی (Providence) توکل کرد، که بعید است از این همه خانواده نگون‌بخت که سرزمین آباء و اجدادی خود را به دنبال جستجوی فرصت‌های بهتر در جایی دیگر ترک می‌کنند، محافظت نکنند. او از تمامی افکار سختگیرانه‌اش در مورد درستکاری و صداقت سازندگان کشتی دست کشید، و به این ترتیب به باوری صادق و رضایت بخش رسید که کشتی او کاملاً ایمن است و مناسب سفر دریایی می‌باشد؛ او درحالی که قلبش روشن بود، کشتی را تماشا می‌کرد که بندر را ترک می‌کند، و برای موفقیت مهاجران در خانه جدید غریبشان آرزوهای نیک می‌کرد؛ و زمانی که کشتی در وسط اقیانوس غرق شد خسارت آن را از شرکت بیمه گرفت و هیچ سخنی نگفت.

درباره صاحب کشتی چه قضاوتی خواهیم کرد؟ مطمئناً گناه مرگ آن انسان‌ها بر ذمه خود اوست. باید اذعان داشت که او صادقانه به سلامت کشتی باور داشته؛ اما صداقت در باورش به هیچ وجه کمکی به او نمی‌کند، چراکه او حق (right) نداشت با وجود چنان شواهدی (evidence)، بر آن باور (believe) باشد. او باورش را نه از سر تحقیقی صادقانه و صبورانه، بلکه با کنار گذاشتن تردیدهایش به‌دست آورده بود. هرچند در انتها او چنان درباره کشتی اطمینان داشت که نمی‌توانست چیزی غیر از آن تصور کند، اما تا آنجا که آگاهانه و با اراده خودش را در چنان وضعیت فکری - ذهنی‌ای قرارداد، باید نسبت به آن مسئولیت‌پذیر (responsible) باشد.

اجازه دهید مثال را کمی تغییر دهیم، فرض کنید کشتی به کلی معیوب و ناسالم نبوده؛ سفر خود را به سلامت طی کرده، و سفرهای بسیاری را پس از آن پشت سر گذاشته است. آیا این موضوع از گناه صاحب آن می‌کاهد؟ سرسوزنی نه. وقتی عملی یکبار رخ داد، برای

همیشه یا درست است یا نادرست؛ نتایج تصادفی خوب یا بد آن عمل نمی‌تواند درستی یا نادرستی آن را تغییر دهد. این شخص بی‌گناه نیست، بلکه صرفاً گناه او برای دیگران آشکار نشده است. پرسش از درستی یا نادرستی عمل، پرسش از منشاء باور است نه محتوای آن، نه آنچه بوده، بلکه اینکه چگونه آن را به‌دست آورده؛ پرسش این نیست که آیا آن عمل درست از کار درآمده یا نادرست، بلکه پرسش این است که آیا شخص حق چنان باوری را بر اساس چنان قرائنی که پیش رو داشته، داشته است یا خیر.

جزیره‌ای را در نظر بگیرید که برخی از ساکنانش پیرو دینی هستند که نه آموزه گناه نخستین (the doctrine of original sin) را تعلیم می‌دهد و نه عذاب ابدی (eternal punishment) را. این گمان می‌رفت که پیروان این دین از روش‌های ناروا و نادرستی برای تعلیم آموزه‌های خود به کودکان استفاده می‌کنند. اینان متهم بودند قوانین کشور را طور تفسیر می‌کنند که کودکان را از مراقبت سرپرستان واقعی و قانونی‌شان خارج می‌کنند، و حتی آنان را ربوده و به دور از دوستان و آشنایانشان نگهداری می‌کنند. شماری از مردم انجمنی تشکیل دادند تا جامعه را در این مورد تحریک کنند. آنها اتهامات سنگینی علیه شهروندان عالی‌رتبه و متشخص اعلام داشتند، و با تمام قوا کوشیدند تا مانع این شهروندان در اعمال روش‌هایشان شوند. بخاطر جنجالی که بپاکردند، کمیونی برای تحقیق درباره این موضوع تشکیل شد؛ اما پس از آنکه کمیون به دقت در مورد تمام شواهدی (evidence) که می‌توانست به‌دست آورد تحقیق کرد، مشخص شد اتهامات وارده نادرست بوده‌اند. نه تنها این انجمن برپایه شواهد ناکافی (insufficient evidence) اتهام زده بود، بلکه اگر اعضاء این انجمن تحقیقی منصفانه انجام می‌دادند شواهد بی‌گناهی این شهروندان به راحتی قابل دست‌یابی بود. پس از این رسوایی ساکنان جزیره نه تنها به اعضاء انجمن به چشم اشخاصی که قضاوتشان اشتباه است می‌نگریستند، بلکه دیگر ایشان را انسان‌های شریفی نیز نمی‌دانستند. چراکه هرچند ایشان صادقانه و «از روی وجدان» به اتهاماتی که وارد کرده بودند باور داشتند، اما آنها حق نداشتند برپایه چنان شواهدی باور داشته باشند. اعتقاد عمیق آنها، بجای آنکه از سر تحقیقی صادقانه و صبورانه حاصل شده باشد، به ناروا از گوش سپردن به صدای پیش‌داوری (prejudice) و احساس نشأت گرفته بود.

اجازه دهید این مثال را نیز اندکی تغییر دهیم، در شرایطی که دیگر امور مانند سابق هستند، فرض کنید تحقیقات دقیق‌تر گناهکاری متهمان را واقعاً اثبات می‌کند. آیا این امر تفاوتی در قصور اعضاء انجمن اتهام‌زنندگان ایجاد می‌کند؟ مشخصاً خیر؛ مسأله این نیست

که باور آنها صحت داشته یا نه، بلکه مسأله آن است که این باور بر مبنای اشتباهی پذیرفته شده است. بدون شک اعضاء انجمن می‌گویند، «پس از همه این اتفاقات شما می‌بینید که ما بر حق هستیم؛ شاید از این پس به ما اعتماد کنید.» ممکن است که در این شرایط باور شوند، اما از این رهگذر انسان‌های شریفی نمی‌شوند. ایشان بی‌گناه نیستند، بلکه صرفاً گناه او برای دیگران آشکار نشده است. اگر هرکدام از ایشان خودش را در محکمه وجدان (In foroconscientiae (Latin): before the tribunal of conscience) بیازماید، خواهد دانست درحالی‌که حق نداشته، بر اساس چنان شواهدی باوری را برگزیده و آن را پرورش داده؛ و نتیجتاً خواهد دانست که کار اشتباهی انجام داده است.

اما ممکن است گفته شود در هر دوی این مثال‌ها آنچه در مورد آن حکمی صادر شده باور نیست، بلکه فعل مبتنی بر آن است. صاحب کشتی می‌تواند بگوید، «من کاملاً به سلامت کشتی‌ام یقین دارم، اما بازهم احساس می‌کنم پیش از آنکه زندگی این تعداد انسان را به آن بسپارم موظف به آزمایشش هستم.» همچنین می‌توان به اعضاء انجمن گفت، «هرچند که به صحت دلایل خود و درستی اعتقاداتان مطمئن باشید، تا زمانی که دلایل هر دو سوی قضیه را در نهایت دقت و حوصله بررسی نکرده‌اید، نمی‌توانید شخصیت افراد را مورد حمله قرار دهید.»

نخست، اجازه دهید تصدیق کنیم که چنانچه خواهد آمد این طرز نگاه به موضوع [تفکیک فعل از باور]، درست (right) و ضروری (necessary) است؛ درست است چراکه حتی هنگامی که باور شخص چنان محکم است که وی به صورت دیگری نمی‌تواند بیاندیشد، او همچنان حق انتخابی برای عمل به فعل پیشنهادی آن باور دارد، و بنابراین نمی‌تواند از وظیفه تحقیق (duty of investigating) روی مبنای قوی اعتقاد خود بگریزد؛ و ضروری است چراکه کسانی که هنوز توانایی کنترل احساسات و افکار خود را ندارند باید در باره افعالشان، طرحی روشن داشته باشند.

اما با ضروری انگاشتن این فرض [تفکیک فعل از باور]، روشن می‌شود که این ضرورت کافی نیست، و حکم پیشین (previous judgment) ما برای تکمیل آن مورد نیاز است. زیرا نمی‌توان باور را از عملی که از پی آن می‌آید جدا کرد تا یکی را بدون طرد (condemn) دیگری طرد کرد. هیچ شخصی که باور محکمی به یکی از جهات مسأله داشته باشد، یا حتی بخواهد که به یکی از جهات مسأله باور داشته باشد، نمی‌تواند آن مسأله را با چنین انصاف و اینگونه همه‌جانبه مورد بررسی قرار دهد چنانکه گویی واقعاً در شک و بی‌طرفی

است؛ بنابراین وجود باوری که بر مبنای تحقیقی منصفانه نیست، مناسب فرد برای انجام این وظیفه ضروری نیست.

به‌ترتیب اینگونه نیست که حقیقتاً باور شخص تأثیری بر اعمالی که مرتکب می‌شود نداشته باشد. شخصی که حقیقتاً به آنچه وی را وادار به انجام کاری می‌کند باور دارد به آن فعل طوری نگاه می‌کند که گویی تشنه انجام آن است (lust after it)، در واقع آن را از پیش در قلبش انجام داده است. اگر باوری همزمان در فعل مشهودی تحقق نیابد برای هدایت (guidance) افعال در آینده بکار خواهد آمد. این سنخ باور بخشی از مجموعه باورهایی را برمی‌سازد که نقش رابط بین احساس و عمل را در تمام زندگی ما ایفا می‌کنند، و هیچ بخشی از چیزی که اینچنین نظام‌یافته (organized) و درهم‌تنیده شده را نمی‌توان از آن جدا کرد، اما با ورود هر باور جدیدی ساختار کل این مجموعه تغییر می‌کند. هر باور واقعی هر قدر هم که پیش پا افتاده (trifling) و نامربوط (fragmentary) به‌نظر آید، در حقیقت بااهمیت است؛ اینگونه باورها ما را برای پذیرش بیشتر باورهای مشابه آن آماده، باورهای مشابه پیشن را تأیید، و دیگر باورها را تضعیف می‌کند، و شاید روزی در فعلی ظهور و بروز یابد، و برای همیشه نشان خود را بر شخصیت ما بگذارد.

به‌علاوه هیچکدام از باورهای انسان در هر صورت امری خصوصی (private) نیست که صرفاً به خود او مربوط باشد. زندگی ما توسط مفاهیم عام (generalconception) جاری اموری که توسط جامعه برای اهداف اجتماعی تدارک دیده شده‌اند، راهبری می‌شود. الفاظ، عبارات، اشکال و فرآیندها و حالات اندیشه ما، دارائی مشترک (common property) ما هستند که از عصری به عصر دیگر شکل گرفته و تکامل می‌یابند (perfected)؛ میراثی که هر نسلی به مثابه ودیعه‌ای گرانبها و امانتی مقدس به ارث می‌برد تا به دست نسل بعد بسپارد، اما نه بدون تغییر بلکه درحالی‌که با برخی نشانه‌های مختص آن نسل فربه‌تر (enlarged) و آراسته‌تر (purified) شده است. خوب یا بد، در این میراث تمام باورهای مردمی که ذیل آن سخن می‌گویند تنیده شده است. این امتیازی خطیر و مسئولیتی سنگین است که باید جهانی را بسازیم که آیندگان در آن زندگی خواهند کرد.

در دو مثالی که پیش از این ملاحظه شد، باور بر مبنای دلایل ناکافی، یا بال و پر دادن به آن بوسیله سرکوب شک و تردیدها و اجتناب از تحقیق و بررسی، اشتباه دانسته شد. دلیل این حکم دور از دست‌رس نیست؛ به این دلیل که در هر دوی این مثال‌ها باوری که متعلق به یک شخص بود، تأثیر مهمی بر افراد دیگر داشت. اما از آنجا که هیچ باوری نیست که، هرچند کوچک و بی‌اهمیت باشد و شخص معتقد به آن گمنام، به واقع اهمیتی در

سرنوشت بشر نداشته باشد و تأثیری بر آن نگذارد، گریزی نداریم مگر آنکه حکم خود را به تمام باورها بسط دهیم. باور، آن توان ویژه‌ای، که موجب تصمیمات ارادی ما می‌شود، و تمام انرژی متراکم وجود ما را در راستای فعالیت منسجم پیوند می‌دهد، متعلق به ما است، نه خود ما بلکه متعلق به بشریت است؛ و به درستی بر اساس حقایقی ساخته شده که توسط تجربه طولانی و رنجی طاقت‌فرسا شکل گرفته‌اند، و زیر فشار پرسش‌های آزادانه و شجاعانه همچنان برجای مانده است. پس، این باور به یاری انسان‌ها می‌آید تا به یکدیگر پیوند بیابند، و به فعل مشترک (common action) بشری قوت و جهت می‌دهد. این باور تا زمانی محترم شمرده می‌شود که به گزاره‌هایی تعلق نگیرد که اثبات نشده (unproved) و غیرقابل پرسش رها شده‌اند تا مایه تسکین و خوشایند شخصی فرد معتقد به آن باشند؛ و بدین وسیله شکوهی پرزرق و برق به مسیر ساده زندگی ما اضافه کنند، و سراب درخشانی فراسوی آن نشان دهند؛ یا حتی با این کار مصیبت‌های مشترک بشر را از طریق خودفریبی‌ای (self-deception) که نه تنها ما را مجاز به غم و اندوه می‌کند، بلکه به انحطاط (cast down) نیز می‌کشاند، به دست فراموشی می‌سپارد. در این مورد کسی شایسته محبت هم‌نوعان خود است که با دقت باریک‌بینانه مراقب خلوص ایمانش باشد، تا مبادا هیچ زمانی باورش بر امر بی‌ارزشی اتکا داشته باشد و چنان لکه‌دار شود که هرگز نتوان آن را پاک کرد. این تنها رهبران مردم، مانند دولتمردان، فیلسوفان یا شاعران نیستند که چنین وظیفه اخلاقی‌ای (bounden duty) را نسبت به بشریت دارند. هر مرد روستایی که در میخانه روستا جملات آرام و نامرتب خود را بر زبان می‌آورد، می‌تواند به نابودی یا بقاء خرافات مهلکی (fatal superstitions) که باشد که بر نژاد (race) او تحمیل (clog) می‌شود. همسر سختکوش یک پیشه‌ور می‌تواند باورهای را به فرزندانش منتقل کند که جامعه را به یکدیگر پیوند دهد و یا از هم گسیخته کند. نه سادگی ذهن و نه گمنامی موقعیت فرد، نمی‌تواند مانع وظیفه جهانی (the universal duty) در مورد پرسش از تمامی آنچه بدان باور داریم باشد.

درست است که این وظیفه کار بسیار مشکلی است، و شک حاصل از آن اغلب امر ناخوشایندی است. این شک درست جایی که فکر می‌کنیم مطمئن و به دور از هر خطری (safe) هستیم ما را تنها و ناتوان رها می‌کند. برای آنکه همه‌چیز را در مورد هر چیزی بدانیم باید بدانیم که در هر شرایطی چگونه با آن برخورد کنیم. ما هنگامی که دقیقاً می‌دانیم که چه می‌کنیم احساس خوشنودی و آرامش بیشتری داریم نسبت به زمانی که راه خود را گم کرده‌ایم و نمی‌دانیم به کدامین سو رهسپاریم. اگر مفروض داشته‌ایم که خودمان همه چیز را

در مورد هر چیزی می‌دانیم، و قابلیت آن را داریم که فعلی را انجام دهیم که کاملاً مناسب آن است، طبیعتاً نمی‌خواهیم بفهمیم واقعاً [در مورد آن چیز] ناآگاه و [در مورد انجام فعل] ناتوان هستیم، که باید مجدداً از ابتدا تلاش کنیم تا آن چیز را بیاموزیم - اگر واقعاً چیزی بتوان در مورد آن آموخت. این احساس قدرت منضم در حس دانایی است که انسان‌ها را به باور وامی‌دارد و از شک می‌هراساند.

این احساس قدرت زمانی بالاترین و برترین قدرت است که باور متکی بر آن باوری صادق باشد و به نحو منصفانه‌ای از راه تحقیق و بررسی حاصل شده باشد. چراکه در این صورت است که ما به درستی احساس خواهیم کرد آن باور دارایی مشترکی است که همانطور که برای ما خوب است برای دیگران نیز خوب است. پس ما می‌توانیم خوشنود باشیم، نه به این خاطر که «من» اسراری را آموخته‌ام که توسط آنها قدرتمندتر و ایمن‌تر شده‌ام، بلکه از این جهت که «ما انسان‌ها» تسلط بیشتری بر جهان یافته‌ایم؛ و ما قوی‌تر خواهیم شد، اما نه بخاطر خودمان، بلکه به نام بشریت و قدرت آن است که قوی‌تر خواهیم شد. اما اگر باورها بر مبنای دلایل ناکافی پذیرفته شده باشند، خوشنودی ناشی از آن تصنعی (stolen) است؛ نه فقط به این دلیل که بوسیلهٔ اعطاء احساس قدرتی که در واقع ما واجد آن نیستیم فریبمان می‌دهد، بلکه این خوشنودی از آن جهت که تقلب در سرپیچی از وظیفهٔ ما نسبت به بشریت می‌باشد، برخطا (sinful) است. وظیفه‌ای که ما را موظف به محافظ خودمان از چنین باورهایی می‌کند، درست همانطور که از خودمان در مقابل طاعون، که ممکن است در مدت کوتاهی بر بدن ما چیره شود و سپس به تمام شهر سرایت کند، مراقبت می‌کنیم. چه اندیشه‌ای ممکن است در سر کسی باشد که برای رسیدن به ثمره‌ای شیرین، عمداً خطر ابتلاء به طاعون را بر خانواده و همسایگانش تحمیل کند؟

در مواردی از این قبیل، فقط احتمال خطر نیست که باید مورد توجه قرار گیرد؛ چرا که یک فعل بد، فارغ از آنچه که پس از آن رخ می‌دهد، هر زمان که مرتکب آن شوند بد است. هر زمانی که ما به خودمان اجازه دهیم به دلایل بی‌ارزش باور بیاوریم، توانایی تسلط بر خود (self-control)، شک (doubting)، قضاوت (judicially) و سنجش منصفانه دلایل (fairly weighing evidence) را در خودمان تضعیف کرده‌ایم. همهٔ ما به حد کافی از حفظ و حمایت از باورهای نادرست و افعال اشتباه مهلکی که در پی آنها می‌آیند، رنج می‌بریم، و شر زمانی متولد می‌شود که یکی از این باورها که مقبول واقع شده رشد و گسترش یابد. اما شر بزرگتر و وسیعتر هنگامی رخ می‌نماید که ویژگی زودباوری (credulous) بقاء یابد و

مورد حمایت قرارگیرد، زمانی که عادت باور بر مبنای دلایل بی‌ارزش (unworthy reasons) پرورش داده می‌شود و تثبیت می‌شود. اگر من پول شخصی را سرقت کنم، شاید با صرف این انتقال دارائی هیچ صدمه‌ای به او نرسد؛ ممکن است او احساس نقصان نکند، یا شاید مانع آن شود که او آن پول را در جای اشتباهی خرج کند. اما نمی‌توانم با این بی‌شرافتی چنین اشتباه بزرگی را نسبت به بشریت مرتکب شوم. آنچه به جامعه صدمه می‌زند از دست دادن دارائی نیست، بلکه مآمن شدن آن برای سارقان است؛ به این ترتیب است که این کار جامعه را نابود می‌کند. به این علت است که ما نباید شرّی را که نتیجه خوبی در پی دارد مرتکب شویم؛ چراکه در هر صورت این شر بزرگ رخ خواهد داد که ما شرّی مرتکب شده‌ایم و از این طریق جامعه را تضعیف کرده‌ایم. به همین شیوه، اگر من به خودم اجازه دهم به هرچیزی که دلایل کافی بر آن ندارم باور بیاورم، شاید به صرف باور صدمه بزرگی نزنم؛ حتی شاید آن باور به‌طور کلی صحیح باشد، یا شاید هرگز فرصت آن را به دست نیاورم که آن را در افعال بیرونی بروز دهم. اما من نمی‌توانم با این بی‌شرافتی چنین اشتباه بزرگی را نسبت به بشریت مرتکب شوم. خطری که جامعه را تهدید می‌کند صرفاً این نیست که شاید به امور اشتباه باور بیاورد، گرچه همین امر به قدر کفایت بزرگ هست؛ اما خطر آن است که جامعه به سمت بی‌شرافتی برود، و عادت آزمون امور و تحقیق در مورد آنها را از دست بدهد؛ چراکه در این صورت جامعه به توحش (savagery) باز خواهد گشت. صدمه‌ای که با این بی‌شرافتی در انسان ایجاد می‌شود منحصر به پروراندن ویژگی زودباوری در دیگران، و در پی آن حمایت از باورهای نادرست نمی‌شود. خواست همیشگی برای مراقبت از آنچه بدان باور دارم منجر به ایجاد این خواست همیشگی در دیگران برای مراقبت از صحت آنچه به من می‌گویند می‌شود. انسان‌ها هنگامی حقیقت را به یکدیگر می‌گویند که هرکدام حقیقت را در ذهن خود و دیگران ستایش کنند؛ اما چگونه دوست من حقیقت را در ذهن من ستایش کند در حالی که من خودم نسبت به آن بی‌تفاوت هستم، زمانی که من به چیزهایی باور دارم فقط به این دلیل که دلم می‌خواهد به آنها باور داشته باشم، و بخاطر اینکه آن چیزها راحت و خوشایند هستند؟ آیا او نخواهد آموخت که وقتی صلحی در کار نیست بر سر من فریاد بزند «صلح»^۱؟ در چنین شرایطی اطراف خودم را آکنده از فضای متراکمی از اشتباه و ریاکاری خواهم کرد، و ناگزیر به زندگی در آن خواهم بود. شاید برای من موضوع کم‌اهمیتی باشد که در قلعه رویایی توهمات شرین و دروغ‌های دلپذیر باشم؛ اما برای بشریت موضوع بسیار مهمی است که همسایگانم را آماده فریب خوردن کرده‌ام. انسان زودباور پدر دروغگو و متقلب می‌باشد؛ او

در آغوش همین خانواده‌اش می‌زید، و اصلاً جای تعجب ندارد اگر چنان دروغگو و متقلب شود. بنابراین وظایف ما چنان به هم بسته‌اند که، شخصی که تمام قوانین را رعایت می‌کند اما در یک لحظه از آن تخطی می‌کند، به‌طور کلی گناهکار است.

نتیجه آنکه: باور به هرچیزی بر مبنای دلایل ناکافی، در هر شرایطی، هر جایی و برای هر شخصی نادرست است.

شخصی را در نظر بگیرید که باوری را در کودکی آموخته یا بعدها پذیرفته، تمامی شک و تردیدهایی که در ذهنش در مورد آن بروز می‌کند را سرکوب کرده و یا به کناری می‌نهد، تماماً از مطالعه کتاب‌ها یا معاشرت با افرادی که باورش را به بحث می‌کشند یا مورد پرسش قرار می‌دهند، اجتناب می‌کند، و پرسش‌هایی را که نتوان به آسانی بدون به‌هم ریختن آن باور پاسخ داد را خداناشناسانه و مخالف مقدسات (impious) می‌انگارد؛ زندگی چنین انسانی گناهی بزرگ در برابر بشریت است.

۶. نتیجه‌گیری

تنها وقتی می‌توانیم آنچه به ورای تجربه‌مان می‌رود را باور کنیم که از تجربه استنتاج شده باشد با این فرض که آنچه نمی‌دانیم همانند چیزی است که می‌دانیم.

وقتی می‌توانیم گزاره‌های شخص دیگر را باور کنیم که مبنای معقولی برای حمایت از این نکته وجود داشته باشد که او به موضوعی که از آن سخن می‌گوید آگاه است، و اینکه او حقیقت را تا آنجا بر زبان می‌آورد که بدان آگاهی دارد.

در همهٔ مواقع باورکردن چیزی بر مبنای دلایل ناکافی اشتباه است؛ و وقتی تردید و تحقیق گستاخی است، در آنجا باورکردن بدتر از گستاخی است.

رساله اخلاق باور کلیفورد دو تأثیر بنیادین را در حوزهٔ توجیه باورهای دینی برجای نهاد. نخست آنکه رویکرد ابداعی را در توجیه شکل داد و گسستی را نسبت به مبنایگرایان سامان بخشید. دوم آنکه توجیه را با مدلل‌سازی یکسان تلقی کرد.

تنها معیار توجیه در اندیشه وی، ارائهٔ دلیل قلمداد شد، دیدگاهی که از همان ابتدا مورد التفات و نقد قرار گرفت.

رساله «اراده معطوف به باور» جزء نخستین واکنش‌ها بود. در دوره حاضر بنیان معرفت‌شناسی کالوینیسیم بر نقد رویکرد کلیفورد استوار شد. به واسطهٔ دیدگاه کلیفورد بود که نظریه مرجعیت انکار شد و همه رویکردهای ارزش‌دوارانه به بوته نقد درآمد.

بسیاری از تلاش‌ها و مواجهه‌ها در دوره معاصر در توجیه باورها معطوف به پاسخ به دیدگاه دلیل‌گرایی و رساله اخلاق باور گردید و چالش‌ها و نقدهای نیرومندی ظهور کرد.

پی‌نوشت

۱. اشاره به کتاب مقدس، کتاب ارمیا (۶:۱۴) و (۸:۱۱). م

کتاب‌نامه

پلاتینگا، آلوین. (۱۳۸۱)، *آیا اعتقاد به خدا واقعاً باور پایه است؟* در: کلام فلسفی، ترجمه ابراهیم سلطانی و احمد نراقی، تهران: صراط
پویمن، لوئیس پی. (۱۳۸۷). *معرفت‌شناسی مقدمه‌ای بر نظریه شناخت*. ترجمه رضا محمدزاده. تهران: دانشگاه امام صادق (علیه السلام).
لاک، جان. (۱۳۸۱). *جستاری در فهم بشر*. ترجمه رضازاده شفق. تهران: انتشارات شفیع.
هیک، جان. (۱۳۷۲). *فلسفه دین*. ترجمه بهرام راد. ویرایش بهال‌الدین خرمشاهی، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی.

- Audi, R. 1998, *Epistemology (A contemporary introduction to the theory of knowledge)*, London and New York, Macmillan.
- Chignnell, Andrew & Andrew Dole, 2005, "The Ethics of religious Belief: A recent history" in *god and The Ethics of Belief*, Cambridge University press.
- Clifford, William Kingdom, 1901, *Lectures and Essays*, New York, the macmillan compan
- Feldman, R. 2002, *Epistemological Duties*, in Moser, P.K. the *Oxford handbook of Epistemology*. Oxford: Oxford University press.
- James, wiliam, 1993, *The will to Belive, the theory of knowledge*, wadsworth press.
- Locke, J. 1975, *An Essay concerning Human Understanding*, P.H. Nidditch, (ed.) Oxford: Oxford University Press.
- Long, Eugene Thomas & Patrick Horn (ed), 2008, "Ethics of Blief: Essays in tribute to d.z. phillips", springer.
- Plantinga, 1933 *Warrant: The Current Debate*, New York: Oxford University Press.
- Plantinga, 2000, *Warranted Christian Belief*, New York: Oxford University Press.
- Pojman, louis p . , 1999, *the theory of knowledge, second edition*, Usa, wadsworth publishing company.